

صدر المتألهین

نامهٔ او به میرداماد. گفتار میرداماد در بارهٔ او

مطالعهٔ شرح احوال بزرگان در عین حالی که باعث سرگرمی است رمز موفقیت های آنان موجب بیداری حس شجاعت است و در زندگانی راهنمایی است برای فراهم آوردن اسباب کار و رسیدن بمقصود. از مطالعهٔ تراجم احوال اعظام شرح زندگانی آنانی که در پرتو بلندی فکر و حب حقیقت و روحانیت مقامی شامخ دارند و خواه و ناخواه مورد ستایشند در رتبهٔ اولی است. چه بحکم تجربه حدیث آنان زنگ کدورت و ملال را از لوحهٔ دل بزدايد. طالبان معرفت و پویندگان راه کمال را بنکسب فضائل و معنویت شائق دارد. صاحب‌بدلان گفته اند: «قصهٔ لیلی عاقل را مجنون کند و داستان عذرا غافل را وامق و مفتون نماید» از جملهٔ مفاخر ایران حکیم ربانی صدر المتألهین (محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی متوفی بسال ۱۰۵۰ هـ - ق) است. دانشگاه ایران دست بکار برای برپاداشتن مجلس یادبود این حکیم فرزانه است تا رابطهٔ معنوی میان ایرانی کنونی و اسلافی که سرآمد روزگار بوده‌اند و مایهٔ افتخارند پیوسته و استوار باشد. گزارش حال متفکرین و نمایانیدن مقام شامخ حکماء کاری است دشوار و برای هر کسی میسر نیست:

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر
حیوان را خبر از عالم انسانی نیست.

اهل بصیرت میدانند که کسی رهسپار این راه تواند بود که با آنان سنجیتهی معنوی داشته باشد تا طبق اصل «اتحاد عاقل و معقول» آنان را بشناسد و بنگارش صفحه‌ای که مرآت جمال و دفترتری که نمایندهٔ افکارشان باشد موفق آید. ظاهرآ شادروان حاج شیخ ابو عبدالله زنجانی (۱) اولین شخصی است که رسالهٔ مہذب در بارهٔ صدر المتألهین بنام «الفیلسوف الکبیر صدرالدین الشیرازی» بنگاشت و مجمع علمی عربی دمشق آنرا نشر داد. نگارندهٔ این مقال را آن مسایه نیست که مقام علمی

۱ - متوفی در تیر ۱۳۲۰ از استادان دانشگاه تهران بود و هم عضو مجمع

صدرالمتألهین را بشناساند. بلکه از اینجا و آنجا بطور گسسته و پیوسته مطالبی و نکاتی نقل میدارد تا برای خوانندگان فاضل این نامه همایون موجب انشراح صدر گردد و هم مقدمه‌ای باشد برای نشان دادن دورنمای مکات علمی او:

حکمت و فلسفه (علمی و عملی) شرق که هسته اصلی مجموع معلومات بشری است همان تعلیمات دانایان یونانی بود که بمشرق آمد و بکوشش حکماء اسلام مدون و مجرر گشت و تحقیقات علماء اسلام در برخی از رشته های آن معلومات یونانیان را تکمیل کرد (۱) در فلسفه و عقلیات (ماوراء الطبیعة . الهیات) و اخلاق همان آراء سطو و افلاطون و افکار کلبی ها و رواقیان بود که مکتب مشاء و اشراق پیدا شد و جان کلام این که کسب علم و پی بردن بحقائق و نظام آفرینش تنها با عمال فکر و کنجکاو عقلی است یا ورزش و هدایت عقلی باید با تصفیه باطن توأم گردد تا روشن بینی که مرتبه کمال دانایی است پدید آید. همین حکمتی که در مشرق پرورش یافته بود بار و پارت و سده ها بی چون و چرا مورد قبول بود. پیروان این دو مکتب هر یک بر طریقه خود جمود و تعصب داشتند. مخصوصاً در کشور های اسلامی پس از تاخت و تاز تاتار و استیلاء مغول و تا بسامانی تشکیلات اجتماعی رشته تحقیق و تصنیف تقریباً متوقف شد و مدار تعلیم و تعلم تدریس همان مؤلفات میراثی متقدمین و شرح و حاشیه و تلخیص کردن آنها بود. این حکمت یونانی با نقص و اشتباهی که داشت (۲) برخی از مبانی آن با معتقدات شرافع نیز دمساز نبود و با اینکه در شریعت اسلام راه تفکر باز گذاشته شده باز فضلاء اسلامی جمود داشتند. سخن کوتاه طالبان فلسفه چه در شرق و چه در اروپا استقلال فکری نداشتند و در چندین سده چنین تصور میکردند که آراء دانشمندان قدیم نقطه نهائی فکر است و آخرین تحقیق و وظیفه متاخرین تنها فرا گرفتن تعلیمات آنان است و غافل بودند از اندازه قدرت نفوذ فکر انسانی و از این نکته که گفته شده: « هر قدر بر عدد معلومات بشر افزوده شود با یک نسبت بزرگ بعدد مجهولات او نیز افزوده میشود » باری وضع جمود و جدال چنین بود تا در سده یازدهم هـ - ق در اروپا حکیم متأله دکارت فرانسوی و در ایران صدرالمتألهین شیرازی تقلید را روا ندانستند و روشی نوین آوردند با این تفاوت که مبنای نظر دکارت بر حس و تجربه بود و صدرالمتألهین بر ریاضت عقلی و قیاسات ذهنی باین جهت افکار صدرالمتألهین در الهیات و احوال نفس بکار رفت و فلسفه دکارت در مادیات (ریاضی و طبیعی) درهای

۱ - سیر حکمت در اروپا ج ۱ از ص ۱۰۴ تا ۱۰۷

۲ - بنگرید بکتاب «تفاوت الفلاسفه» غزالی

تازه گشود و در فلسفه ماوراء طبیعت دل‌بستگی نداشت (۱) و باید گفت حکمتی که از مشرق به اروپا رفت مانند دین روح و معنویت خود را از دست داد و چنانکه دین در حاشیه شوون زندگی قرار گرفت فلسفه نیز در راه تکمیل قوای نظری و تجلیات عقلی که انسان را از مفاتک طبیعت بالا برد و غرایز فطری را در يك نظام ادبی بانجام وظایف کمالی رهبری کند بکار نرفت و فلسفه دکارت و اخلاف او که زیر نفوذ آثار طبیعت قرار گرفته بناچار اخلاق فردی و اجتماعی بر بنیاد « لذت و سود » قرار گرفت (۲) عقاید گوناگون : « قوت حق است » و « تفوق نژادی » و مسالك سیاسی و اقتصادی که امنیت و آرامش را در خطر گذاشته موالید همان مبداء « سود و لذت » است و سرچشمه وحشیت مسلح کنونی که برای رسیدن بمعبود « ثروت » است همان ماده پرستی است که تفصیل در این باره از حوصله این مقال بیرون است و همین قدر برای مقایسه میان خداپرستی و ماده پرستی و تنبه کسانی که تسلیم بلاشرط بتمدن اروپا را مایه سعادت میدانند بسنده است .

در نیمه سده یازدهم هـ - ق دولت شاهنشاهی ایران در اوج قدرت بود و کشور در مدارج ترقی . شاهنشاهان صفویه که از سجاده ارشاد بسر پر سلطنت رسیده بودند برای ایجاد و بسط امنیت در سراسر کشور و اداره حیات اجتماعی نیازمند بودند بقواعد و نظاماتی که در مقدم بر همه (وحدت ملی ایران) بود و آنرا در سایه توحید مذهب میدانستند باین جهت علماء شریعت را نوازش میکردند و بمساعی جمیله همان فقهاء و محدثین بزرگ مذهب امامیه در سراسر کشور بسط یافت و بسایه وحدت ملی (که ما امروز برخورداریم از آنگاه) استوار گشت و احکام و آداب و سنن و اخلاق مذهبی (از روابط خلق بساخاتق و مناسبات خلایق بسا یکدیگر) که متکفل سعادت عمومی است نشر یافت . مساجد و مدارس معمور گردیدند و عمران روز افزون بود . شاهنشاهان صفوی برای تمیز کز جمله ای از شوون اجتماعی (اوقاف . فرهنگ . قضاء) و در دست داشتن قوه روحانی تشکیل « دیوان صدارت » دادند (۳) و تا آنگاهی که انتباه و رشد سیاسی داشتند از نیروی روحانی حد اعلاء استفاده را بردند . تا اینگاه حیات فلسفی بر مدار سده های پیشین بود و صوفی مآبی نیز رواج داشت . فقهاء بهیچیک از صوفی نماها و متفلسفین روی خوش نشان نمیدادند (۴) در چنین محیطی صدر المتألهین

۱ - سیر حکمت در اروپا ج ۱ ص ۲۰۴

۲ - بنگرید به کتاب اخلاق تالیف دکتر پیرزانه

۳ - تفصیل دیوان صدارت را در کتاب « جامع الانساب » روحضاتی « تذکره

الملوک » مینورسکی ببینید

۴ - تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون ترجمه رشید یاسمی

پرورش یافت . عمدهٔ تعمیمات فلسفی خود را در خدمت میرداماد (که از نوادروزگار بود) به پایان رسانید سپس بررسی آراء و عقاید فلسفی پرداخت. رشتهٔ تقلید را گسیخت و با ریاضت عقلی و دقت در رموز آثار شریعت و کشف اسرار «حکمت متعالیه» را در مقابل حکمت مشاء و اشراق بنیاد کرد و آنرا حکمت ایمانی خوانده . در جملهٔ از آثارش فلسفهٔ یونانی را نکوهیده . رسالهٔ «کسر الاضنام الجاهلیة» را در رد صوفی نمایان و درویشان (۱) بی بند و بار نگاشته . در رسالهٔ فارسی «سه اصل» بر متفقان تاخته . باطایل را از فلسفه زدود و با ایجاد قواعدی معضلات این فن را بخامه سهل و ممتنع (شبیبه بخامه غزالی) حل نمود طریقهٔ قد ماء در تعلیم فلسفه تقدیم مباحث طبیعی و ریاضی بود و مبحث مهم علم النفس را مندرج در طبیعیات میداشتند. صدر المتألهین این طریقه را نپذیرفت و فلسفهٔ اولی را مقدم داشت و مبحث علم النفس را از طبیعیات جدا نمود . مشهورترین آراء او «نظریه حرکت در جوهر» است . باری صدر المتألهین با افکاری که داشت بر پیشوایان پیشین فلسفه و حکمت الهی پیشی گرفت و اینک علو مقام او را از زبان استادش میرداماد بشنوید که دربارهٔ او گفته :

جاهت صدرا گرفته بساج از گردون داده است بفضل تو غراج افلاطون
در مسند تحقیق نیامد چون تو يك سرز گریبان طبیعت بیرون (۲)
ختم المسك این مقال نامه ایست که صدر المتألهین بمیرداماد نگاشته و ذیلادرج میگردد (۳) :

هو العلیم قد شرف الله ارضاً أنت ساکنها و شرف الناس اذ سواك انساناً سلام الله و برکاته و تقدیس الله و تحیاته علی مستودع حکمته الحافظ لشریعتہ اللهم كما جعلته نوراً یهدی به فی ظلمات الطبیعة و ضیاءاً یتللاً مصباحه لسالکی طریق الحقیقة و دلیلاً لا یخمد برهانه و حقاً لا یخذل اعوانه و حبلاً و ثیقاً عروته و جبلاً منیعاً ذروته فاحرس للاسلام و المسلمین رفیع حضرته و افض علی ارباب الفضل الافضال سجال مرحمته و مد علی اصحاب العلم و الکمال رأفته حتی یجوز من المنی غایاتها متلقیاً

۱ - در فرهنگ «بهار عجم» آمده : « درویش قلب در یوش مبدل در یوز است

که به معنی گدا و گدائی هردو آمده» و سلوک الی الله غیر از درویشی است

۲ - دیوان میرداماد ۳ - این نامه ناقص و ضمیمه کتاب شماره ۵۹۰ حکمت

خطی کتابخانه آستان قدس است و در همان سده ۱۱ هـ - ق نوشته شده

بيمينه راياتها وهو السيد الامجد الاكرم والرئيس المطاع المفخّم بل سلطان اعظم
السادات والنقباء في العالم. مطاع افاخم الكبراء بين الامم. معمار قلوب الافاضل .
معياريون الفضائل . المسطور نعمته على صحايف الايام والليالي . المشهور ووصفه بين
الاكابر والاعالي . سيد المحققين وسند المدققين . فخر الرؤساء والمعلمين . قدوة
الفقهاء و المجتهدين وارث علوم الانبياء والمرسلين . استاذ البشر . العقل الحادي
عشر ، علامة علماء الزمان . واسطة عقد اساطين المتألهين من نوع الانسان . عون
الضعفاء والمساكين . غوث الفقراء والسالكين . سمى جده المعصوم باقر علوم الاولين
والاخرين . صلوات الله عليه وآبائه اجمعين . لازالت آذان الاماثل سمیعة لجواهر
عباراته و اعناق الاكابر مطیعة لزواهر اشاراته الى يوم القيام . وبعد فيقول عبده و
مملوكه محمد بن ابراهيم الشيرازي المأمول من عواطفه الشاملة ومراحمه الكاملة
واحسانه العميم ولطفه الجسيم ان يعدني من المنخرطين في سلك الخدام المنظورين
بعين العناية والاهتمام . فان استنادي في جميع الامور اليه و كل خير وصل الي من
لديه ومنذ بشرت بتوجهه الي دار المؤمنين ومستقر شيعة امير المؤمنين . عليه افضل
صلوات المصلين رأيت في نفسي قوة مطربة تضاهي السكر وبادرت الي انفاق الصدقة
وسجدة الشكر و سلمت البال المجرّوح بنبال الفرقة بهذا التبشير وسألت الله ان يطلع
تبشير صبح الوصل من افق التقدير انه على ما يشاء قدير وباجابة دعاء الملهوفين
جدير ومنه انجاح المطالب والمآرب واليه اوبة كل آيب ومما يجب عرضه على
استادنا الاعظم و قدوتنا الاكرم بعض ماسنح لنا في ايام الفرقة والامتحان واوقات
المهاجرة والحصرمان لما في ارسال الجميع من ضيق الوقت واستعجال الحامل
والمتوقع من كرمه ان يعذرني في كل ما عرض عليه فيهما من خلل او زلل فقد كتبتها على
نهاية عجل ولم يتهيأ لي معاودتها ولا تنقيحها ولا حول الاحول ولا قوة الاقوته واليه يرجع
الامر كله وهي امور منها ان من جملة ما احتجوا على ان الجسم لا يوجد جسماً آخر هو انه
لو افاد جسم جسماً آخر لتقدم هيولى الجسم الذي هو العلة على الهيولى الجسم الذي
هو المعلول فرضنا لتقدمها على ما هو العلة مع ان الحمل الهيولى على الهيوليات

حمل بالتواطؤ لا بالتشكيك فحيث لم يقع الهيولوية عليهما بل بالتواطؤ فاذا فرض جسم افاد جسماً آخر (١) فيلزم وجود الجسم ان يكون هيولى المعلول متقدمه على جسمية العلة فتقدم المعلول على العلة محال اقول هذا الوجه اى كون صدق الهيولى على الهيوليات لما كان بالتواطؤ فلا يجوز كون بعض افرادها سبباً لبعض آخر منها متقدمة عليها مذكور في كثير من كتب الفن ولكنى اظن اختلالها بوجهين: الاول النقص بكثير من المواضع كسببية بعض الجواهر لبعض آخر منها كما فارق لمفارق او مادي وكمادي لمادى فان جزئى الجسم سببان لوجوده مع ان حمل الجوهر على جميعها بالتواطؤ لا بالتشكيك بالاقدمية وغيرها وكسببية بعض افراد الكم على بعض آخر كتقدم الجسم على السطح والسطح على الخط مع ان الكم جنس لها لا يقبل التشكيك. والثانى هو ان التقدم والتأخر فى معنى ما يتصور على وجهين: احدهما ان يكون بنفس ذلك المعنى حتى يكون ما فيه التقدم عين ما به التقدم وكذا فى التاخر. و ثانيهما ان لا يكون كذلك بل بامر آخر حتى تعرف ما فيه التقدم عن ما به التقدم. مثال الاول تقدم وجود الواجب على وجود الممكنات وتقدم وجود الجوهر على وجود العرض فان التقدم والتأخر ههنا فى نفس المعنى المدلول عليه بلفظ الوجود وبه ايضاً. ومثال الثانى تقدم الانسان الذى هو الاب على الانسان الذى هو الابن لافى معنى الانسانية الذى يقال عليهما بالتواطؤ بل فى معنى آخر هو الوجود او الزمان فما فيه التقدم والتأخر هو الوجود او الزمان وما به التقدم والتأخر هو خصوص الابوة والبنوة. اذ تمهد هذا فنقول لو فرضنا كون هيولى علة لهيولى آخر فلا يلزم ان يكون علة لها فى ان يجعلها هيولى بل فى ان يجعلها موجودة ولا علية الهيولى التى هى العلة وتقدمها على الهيولى التى هى المعلول فى الهيولوية المتواطئة بل فى كونها موجودة فان كون الهيولى ليس يجعل جاعل وافادة فاعل وهذه المعانى بعينها مذكورة فى كتاب قاطيغورياس المنطق وما درى كيف صارت مذهباً عنها. اللهم الا ان يدعو انه كما لا تفاوت بين الهيوليات فى الهيولوية كذلك لا تفاوت فى الوجود بمعنى ان حظ بعضها من الوجود ليس أكد من حظ بعض آخر منها وكل

ما هو علة بالذات يجب ان يكون حظه من الوجود أكد واشد من حظ المستفيد فشيء من الهيولى لا يكون سبباً لشيء آخر منها. فاقول هذا لى نفى التفاوت فى الوجود فى الهيوليات مجرد دعوى بلا بينة. فانالانم ان هيولى الكرة التاسعة مثلاليست او فرحظا من الوجود من الهيولى الكرة الثامنة والاولى عندى المصير فى هذا المطلب الى براهين آخر معتقد قوية. ثم ان ما ذكرنا من ان جوهر الأيكون علة لجوهر آخر فى المفهوم من الجوهرية بل فى الوجود وما دى اليه نظر جمهور الفلاسفة من اتباع المشائين و اما مذهب جماعة من شيعة افلاطون والاقدمين القائلين بان الوجود اعتبار ذهنى و ليس التقدم بين العلة ومعلولها الا بالمهية فيتقدم عندهم جوهر العلة فى جوهريته على جوهر المعلول فى جوهريته كما يجوزون ان يكون بعض اجناس الجواهر من بعض آخر ويقولون جواهر العالم .



ASTAN QODS PERIODICAL

“Published by the Administration of the Holy Shrine of Imam Reza” Meshed’ Khorassan’ Iran

Nov 1961

No 9